



تحلیل تاریخ و تحلیل

کلان

انقلاب اسلامی

بیانات در دیدار هنرمندان و مسئولان فرهنگی کشور -
22/04/1373 متأسفانه، اغلب جوانان ما، اصلاً از انقلابهای دیگر
خبر ندارند. من گاهی از این بابت، واقعاً غصّه میخورم

شورای اسلامی خوابگاه شهید مفتح

دانشگاه شیراز

Mofattehshu.mihanblog.com

Khatfarhangi.mihanblog.com



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه :

دوستان رهبری در چند سخنرانی خود انقلاب اسلامی را با چند انقلاب مقایسه می کند و داستان هایی از آنها را ذکر می فرمایند. جالب است در یک انقلابی چون انقلاب فرانسه که غرب آن را مبدا شروع دموکراسی غرب می دانند و افتخار خود را از انقلاب فرانسه می بینند ،



با بر چیده شدن خاندان بوربون (لویی شانزدهم)، آغاز می شود و دقیقا بعد از چند دهه اندک از انقلاب جوری انقلاب استحاله می شود و تغییر می کند که اول یک نفر مثل ناپلئون به عنوان یک پادشاه تاجگذاری می کند و سراغ فتوحات می رود ، و جالب تر آنکه بعد از چند سال همان خاندان بوربون ها (لویی هجدهم) دوباره بر سر کار می آیند(رهبری : شما اگر بینوایان ویکتور هوگو را خوانده باشید..

دوستان اگر بررسی نکنیم چرا این اتفاق ها می افتد و اگر کاری نکنیم همین خطر انقلاب ما را تهدید می کند و ضربه از طریق فرهنگ است : رهبری: " سیاست اندلسی کردن ایران "

. برای این بررسی ها از سخنان رهبری دو مبحث را آورده ایم. عمده مشکلات که هم داریم و برای آن احساس خطر می شود:

1. تاریخ انقلاب ها 2- تحلیل کلان انقلاب اسلامی

تحلیل کلان انقلاب باعث می شود درست مواضع را بشناسیم و درست قضاوت کنیم.

فهرست

- لزوم مطالعه تاریخ از نگاه رهبری2
- جدایی نسل اول انقلاب فرانسه و شوروی از انقلابشان.....5

- **همایش آسیب‌شناسی انقلاب**7
- عنوان فیش: مقایسه بیست ساله انقلاب اسلامی با انقلاب فرانسه، شوروی، الجزائر
- روشنفکری در ایران، تاریخ انقلاب روسیه و شکل‌گیری اتحاد جماهیر شوروی، مقایسه‌ی انقلاب‌های جهان، انقلاب اکتبر روسیه، تولستوی آکسی، شولوخوف، میخائیل، ویکتور هوگو.....15
- **شعار های انقلاب ما چه بود؟** " تحلیل کلان انقلاب اسلامی ".....18
- برای مقایسه ی خود با دیگر انقلاب از لحاظ تحقق اهداف باید ببینیم شعار های انقلابی مثل شوروی که توسط رهبران‌شان چون ولتر، داده اند چه بود؟
- و برای انقلاب خودمان از لحاظ رسیدن به اهداف "شعار های انقلاب ما چه بود؟
- برای این منظور " تحلیل کلان انقلاب اسلامی " را از رهبری می خوانیم.

• لزوم مطالعه تاریخ از نگاه رهبری

بیانات در دیدار هنرمندان و مسئولان فرهنگی کشور 1373/04/22 -

عنوان فیش: همراه نبودن هنرمندان برجسته دوران پهلوی با انقلاب اسلامی

متأسفانه، اغلب جوانان ما، اصلاً از انقلابهای دیگر خبر ندارند. من گاهی از این بابت، واقعاً غصّه میخورم

بیانات در خطبه‌های نماز جمعه 1374/11/20 -

عنوان فیش: انقلاب بزرگ اسلامی ایران؛ انقلابی استثنایی

کلیدواژه(ها): تفاوت انقلاب اسلامی با سایر انقلابها، مقایسه‌ی انقلاب‌های جهان، انقلاب اکتبر

روسیه

نوع روایت: تاریخی

متن فیش:

انقلاب بزرگ اسلامی ایران، حقیقتاً انقلابی استثنایی بود. ما انقلابهای دیگری را، هم در تاریخ خوانده‌ایم و هم در زمان خودمان مشاهده کرده‌ایم. کاش شما مردم عزیزمان با کتابها و نوشته‌های تاریخی، بیشتر اُنس می‌گرفتید و آنچه را که من می‌خواهم در چند کلمه برایتان عرض کنم، خودتان در کتابها و تفصیل مطالعه می‌کردید که چیزی جای آن را نمی‌گیرد. واقعاً این انقلاب با انقلابهای دیگر فرق داشت. این فرق، هم در چگونگی به‌وجود آمدن آن و هم در انگیزه‌ی به‌وجود آمدن حرکت مردم دیده می‌شود. از جنبه‌ی دوم می‌توانیم آن را مثلاً با انقلاب اکتبر روسیه که ماجرای هفتاد، هشتاد ساله‌ی کمونیستی از بطن آن برخاست، مقایسه کنیم تا ببینید آن انقلاب و شورش مردمی، چطور و با چه شعارهایی به‌وجود آمد. در جریان آن انقلاب چقدر فاجعه‌آفرینی شد؛ این‌جا چگونه بود. اصلاً تفاوت از زمین تا آسمان است. البته این مقایسه با انقلابهایی است که مردمی هستند؛ چون آن انقلاب هم مردمی بود. قبل از آن هم انقلاب کبیر فرانسه بود که اسمش انقلاب است؛ اما در واقع کودتایی نظامی به شمار می‌رفت و واقعاً فاصله‌اش با انقلاب به قدری است که اصلاً نمی‌شود این دو را با هم مقایسه کرد. انقلاب ما از نظر عظمت، سلامت، طهارت، دوری و اجتناب از گمراهیها و فاجعه‌آفرینیهایی که در شورشهای مردمی همه جا دیده می‌شود و از نظر استمرار و نیز تواناییها و اقتدار و کارهایی که انجام داد، انقلاب عجیبی است.

بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم 1382/11/15 -

عنوان فیش: انگلیس

کلیدواژه(ها): انگلیس

نوع(ها): جمله‌های برگزیده

متن فیش:

بلاهایی که دولت استعمارگر انگلیس در طول دهها سال بر سر ملت ایران آورد، فراموش نشدنی است.

ه: بیانات در دیدار نخبگان جوان 1389/07/14 -

عنوان فیش : انگلیس

کلیدواژه(ها) : انگلیس

نوع(ها) : فیش موضوعی

شما ملاحظه کنید اینها در هند چه کردند، در چین چه کردند. در قرن نوزدهم، انگلیسی‌ها در هند فجایعی آفریدند که من یقین دارم - شما جوانها کمتر هم به تاریخ و به این چیزها اهمیت میدهید - یک‌هزارم آنچه را که اتفاق افتاده، شما در تبلیغات و در حرفها نشنیده‌اید.

بیانات در دیدار جمعی از روحانیون 1377/02/02 -

عنوان فیش : انگلیس

کلیدواژه(ها) : انگلیس

نوع(ها) : فیش موضوعی

متن فیش :

جوانان امروز، قبل از این انقلاب را ندیدند، با آن آشنا نیستند و نمی‌دانند در این مملکت چه بود و چه ذلتی بر ملت ایران حاکم بود! در پنجاه سال آخر قبل از انقلاب، دو نفر در این مملکت حکومت کردند - پدر و پسر - که هر دو را بیگانگان بر سر کار آوردند. رضاخان را انگلیسیها از میان فوج قزاق پیدا کردند - به یک قلدر بی‌باک و بی‌محابا احتیاج داشتند - آوردند و دست او سلاح دادند! دست، پشتش زدند، او را آوردند تا به مقام سلطنت رساندند، بعد مقاصد خودشان را به وسیله او اعمال کردند!

د: انقلاب ما در مقایسه با سایر انقلاب ها

بیانات در جمع دانشجویان و اساتید دانشگاه صنعتی امیرکبیر

- 1379/12/09

عنوان فیش: جدایی نسل اول انقلاب فرانسه و شوروی از انقلابشان
کلیدواژه(ها): تاریخ انقلابهای فرانسه, انقلاب فرانسه, انقلاب اکتبر روسیه, تاریخ انقلاب روسیه و شکل گیری اتحاد جماهیر شوروی,
تفاوت انقلاب اسلامی با سایر انقلابها, تفاوت انقلاب اسلامی با سایر



انقلابها, جوان امروز انقلاب اسلامی

نوع(ها): روایت تاریخی

متن فیش:

یکی از حرفهایی که امروز محور جنگ روانی دشمن است - که لازم است آن را بگویم - این است که می گویند نسل سوم انقلاب از ایده های انقلاب جدا شده است! بعد به دنبالش یک فلسفه هم می گذارند - مثل همه فلسفه های قلابی و دروغین و جعلی که فقط برای توجیه یک حرف دروغ و غلط درست می کنند - تا کسی جرأت نکند بگوید این حرف غلط است. می گویند این حرف متکی به یک فلسفه است! آن فلسفه چیست؟ آن فلسفه این است که همواره در همه ی انقلابها، نسل سوم از آن انقلاب رو برگردانده اند! حرف دروغ، حرف غلط، حرف چرند! کدام انقلابها را می گویند؟ در سال 1789 در فرانسه انقلاب شده؛ اما نه نسل سوم، نه نسل دوم، بلکه همان نسل اول از انقلاب برگشتند! بعد از چهار، پنج سال، یک حرکت علیه انقلابیون اول به وجود آوردند و سه، چهار سال قدرت را قبضه کردند؛ باز بعد از چهار، پنج سال علیه آنها فعالیت شد. به سال 1802 که رسید، چنان ماهیت این انقلاب دگرگون شده بود که کسی مثل ناپلئون توانست بیاید و تاج پادشاهی را روی سرش بگذارد! یعنی کشوری که علیه سلطنت مبارزه کرده بود و لویی شانزدهم را زیر گیوتین گذاشته بود، بعد از ده، دوازده سال وضعیتش به گونه ای شد که ناپلئون بناپارت آمد و تاج شاهی را بر سرش گذاشت و خودش را امپراتور نامید و سالها هم در آن کشور حکومت کرد؛ بعد هم تا نزدیک به هشتاد، نود سال رژیمهای سلطنتی - البته سلطنتهای گوناگون و سلسله های مختلف - در فرانسه پابرجا بود، که دائماً در حال جنگ و ابتذال و فساد بودند! آن انقلاب به نسل

سوم که هیچ، به نسل دوم هم نرسید؛ چون پایه‌های انقلاب، پایه‌های سستی بود. امروز بعد از گذشت دو قرن، بعضی کسان در جمهوری اسلامی خجالت نمی‌کشند؛ می‌آیند ایده‌هایی که در زمان خودش یک انقلاب را نتوانسته بود به سامان برساند، با تیتراژ درشت به انقلابیون ایران تقدیم می‌کنند؛ انقلابیونی که توانسته‌اند عظیم‌ترین انقلاب را با پایه‌های مستحکم به وجود آورند و سالهای متمادی آن را در مقابل توفانها حفظ کنند.

انقلاب اکتبر شوروی هم به نسل سوم نرسید. هنوز شش، هفت سال از پیروزی انقلاب نگذشته بود که استالینیسیم بر سر کار آمد. استالینی بر سر کار آمد که امروز در دنیا هر کس را بخواهند به گردن کلفتی و زورگویی و ظلم و بی‌ملاحظگی و دوری از انسانیت متهم کنند، به استالین تشبیه می‌کنند! درست هم هست؛ استالین واقعاً مظهر این صفات بد بود. حکومت به اصطلاح کارگری، که برای طبقات ضعیف تشکیل شده بود، به حکومت استبداد مطلق فردی تبدیل شد! استالین حتی به حزب کمونیست هم که در نظام شوروی همه‌کاره بود، اجازه نمی‌داد که در زمینه‌هایی تصمیم‌گیری کند. با آن وضعیت خشن و عظیم، استالین یک حکومت مطلقه سی‌وچند ساله را ادامه داد؛ هیچ کس هم جرأت نداشت اعتراض کند. شاید شما ماجرای آن تبعیدهای عجیب را شنیده باشید. اولین کتابی که بعد از فروپاشی حکومت شوروی در تشریح اوضاع اختناق‌آمیز دوران اتحاد جماهیر شوروی منتشر شد، یک رمان است - که الان اسمش یادم نیست - دو جلدش به فارسی ترجمه شده که من آن را خوانده‌ام؛ بسیار هم قشنگ نوشته و اوضاع آن زمان را تشریح کرده است. این تازه مربوط به اوضاع بعد از استالین است که وضعیت کاملاً فرق کرد، اما روش آن استبداد باقی ماند. بنابراین مسأله نسل دوم و سوم و این حرفها نبود؛ همان اوایل کار، همه چیز از دست رفته بود.

این کدام فلسفه است، با کدام انقلاب تطبیق شده و در کجا تجربه شده که نسلهای سوم انقلاب، از انقلاب برمی‌گردند؟ نخیر، این بسته به این است که ایده آن انقلاب چه باشد. اگر ایده‌های یک انقلاب بتواند نسل دوم و سوم و دهم را به خاطر اصالت و صحت خود قانع کند، آن انقلاب عمر ابدی خواهد داشت. ایده‌های انقلاب اسلامی، ایده‌هایی هستند که عمر ابد دارند. عدالتخواهی هیچ وقت کهنه نمی‌شود؛ آزادی‌خواهی و استقلال‌خواهی هیچ وقت کهنه نمی‌شود؛ مبارزه با دخالت بیگانگان هیچ وقت کهنه نمی‌شود. اینها ایده‌هایی است که همیشه برای نسلها جاذبه دارد. تئوریسینهایشان نشستند بافتند، ساده‌لوحان هم در این جا باور کردند؛ گفتند نسل سوم انقلاب ایده‌ها را پس می‌زند و چون جاذبه‌ی انقلاب کم می‌شود، ما می‌توانیم برویم انقلاب را از دست

انقلابیون خارج کنیم و به دست خودمان بگیریم! «خودمان» یعنی چه کسانی؟ یعنی کسانی که قبل از انقلاب، سالها بر این کشور مسلط بودند! من می‌گویم این فکر، بسیار ساده‌لوحانه و ابلهانه است. مطمئن باشند همان شور و هیجان و ایمان و عواطفی که در نسل جوان آن روز وجود داشت و توانست آن کار را بکند، در این نسل جوان هم موجود است. بدانند هر سنگی به سمت انقلاب پرتاب کنند، کمانه می‌کند و به سر و روی خودشان برمی‌گردد. انقلاب کهنه نمی‌شود و آتش انقلاب آن‌گاه که با انبار پنبه پوسیده آنها درگیر شود، باز هم تازه خواهد بود و خواهد سوزاند.

مربوط به: **بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در همایش**

آسیب‌شناسی انقلاب 1377/12/15 -

عنوان فیش: مقایسه بیست ساله انقلاب اسلامی با انقلاب فرانسه ،
شوروی، الجزائر

کلیدواژه(ها) : مقایسه‌ی انقلاب‌های جهان، تفاوت انقلاب اسلامی
با سایر انقلابها، انقلاب فرانسه، بینوایان، تاریخ انقلابهای فرانسه ،
تاریخ انقلاب روسیه و شکل‌گیری اتحاد جماهیر شوروی، انقلاب



اکتبر روسیه، تاریخ فعالیتها و مسئولیتهای آیت الله خامنه‌ای بعد، عملکرد استعمارگران در

الجزایر، الجزایر-----

نوع(ها) : روایت تاریخی

متن فیش:

من یادداشت کرده‌ام که انقلابمان را با سه انقلاب معروف که کم و بیش شما آقایان می‌شناسید مقایسه کنم؛ البته غیر از این‌ها هم مواردی هست، اما این سه انقلاب، مهم است.

یکی انقلاب کبیر فرانسه است از انقلاب‌های دور دست؛ با دویست و خرده‌ای سال فاصله یکی انقلاب شوروی در فاصله‌ی تقریباً نزدیک به ما که یکی از بزرگترین انقلاب‌های قرون اخیر است، یکی هم یک انقلاب اسلامی، یعنی انقلاب الجزائر که حقیقتاً انقلاب بود. آدم نمی‌تواند این

کودتاهایی که به اسم انقلاب، در آفریقا و امریکای لاتین انجام گرفت، واقعاً خیلی انقلاب بداند؛ و الا من بعضی از این جاهایی که انقلاب کردند کشورهای آفریقایی و غیر آفریقایی، موزامبیک، زیمبابوه، یا آنچه در هند اتفاق افتاد دیده‌ام؛ اگر بشود اسم آن‌ها را انقلاب گذاشت! ما این‌ها را از نزدیک مشاهده کردیم؛ هیچ‌کدام آن‌چنان خصوصیتی را ندارند که اصلاً بشود آن‌ها را با انقلاب ما مقایسه کرد. اما این سه انقلاب، تا حدودی قابل مقایسه‌اند. البته به نظر من مقایسه‌ی این‌ها هم یک کار بسیار شیرین علمی است؛ چقدر خوب است که کسانی هم این کار را بکنند! هم علمی، به معنای جامعه‌شناسی است، هم علمی، به معنای تاریخی است.

بیست سال از انقلاب ما گذشته است؛ شما بیست سال بعد از انقلاب کبیر فرانسه را، بیست سال بعد از انقلاب اکتبر، یا بیست سال بعد از انقلاب الجزائر را در نظر بگیرید. شما بیست سال بعد از انقلاب کبیر فرانسه حدود سال 1809 را نگاه کنید، چیزی که از فرانسه‌ی دوران لوئی شانزدهم تغییر پیدا کرده، شخص پادشاه است! در سال 1809، پادشاهی به نام ناپلئون بناپارت بر سر کار است؛ یک امپراتور، تاجگذاری کرده و به معنای واقعی کلمه، پادشاهی می‌کند! آرای مردم و آزادی به آن معنایی که انقلاب کبیر فرانسه برایش تلاش کرد در زندگی و در حکومت مطلقه‌ی ناپلئون، یک‌دزه وجود ندارد! بله، تفاوت دیگرش آن است که لوئی شانزدهم، پادشاه کم‌عرضه‌ی بود، در حالی که بناپارت، پادشاهی با عرضه و قوی بود.

آن چیزی که امروز فرانسه می‌تواند به‌عنوان افتخار بناپارت یاد کند، این است که او ایتالیا و اتریش و بلژیک را فتح کرد کارهای او این است دیگر و الا بیست سال بعد از انقلاب برای بناپارت، هیچ افتخار دیگری از لحاظ آرمان‌های انقلاب آن حرفه‌هایی که «ژان ژاپلوسه» و «ولتر» و دیگران می‌گفتند در حکومت فرانسه، مطلقاً وجود ندارد! البته اگر شما در این بیست سال نگاه کنید و ببینید در فرانسه چه گذشته است، حقیقتاً خواهید دید که انقلاب عظیم و شکوهمند ما، اصلاً برترین پدیده‌ای است که می‌تواند در این نمونه‌ها مورد نظر قرار بگیرد.

در طول این بیست سال در فرانسه تا قبل از این که ناپلئون روی کار بیاید سه گروه، هر سه به‌عنوان انقلاب، سرکار آمدند. گروه اول، گروه انقلابیونی بودند که شاید ماجراهایش را شنیده، یا

خوانده‌اید آن برخوردهای خشن، کور و فراموش‌نشده و آن ویرانیها را در تاریخ فرانسه کردند! به هر حال، یک انقلاب کردند؛ تا حدودی قابل تحمل بود.

بعد از حدود پنج سال، گروه دوم سرکار آمدند و گروه اول را قلع و قمع کردند! شخصیت‌های برجسته‌ی انقلابی تقریباً بدون استثنا اعدام شدند! این گروه دوم، گروه افراطیون بودند؛ کسانی بودند که انقلابیون اولیه را متهم به سازشکاری کرده و آن‌ها را اعدام کردند.

گروه سوم آمدند و گروه دوم را متهم به تندروی کردند؛ بعضی از آن‌ها را اعدام و خیلی را تبعید کردند و این تبعید، تا سالها ادامه داشت!

شما اگر بینوایان و ویکتور هوگو را خوانده باشید، در اول داستان، صحبت پیرمردی است که جزو منتخبین همان گروه دوم بوده است. تا آن تاریخی که داستان ویکتور هوگو شروع می‌شود تقریباً اواخر قرن نوزدهم، یعنی حدود سال 1825، شاید هم بیشتر هنوز آن تبعیدی وجود داشته است؛ که شما ماجرای آن تبعیدی را و این که چه می‌کرد و چه می‌گفت و چطور هنوز می‌ترسید، در آن داستان مشاهده می‌کنید!

بعد، گروه سوم که کار خودشان را انجام دادند البته با ضعف تمام زمینه را برای روی کار آوردن ناپلئون فراهم کردند و ناپلئون با استفاده از زرنگی‌ها و نبوغ خودش و اوضاع نابسامان فرانسه، در رأس قدرت آمد و پادشاهی را برگرداند؛ منتها نه پادشاهی به اصطلاح سلسله‌ی برنپها که همان لوئی شانزدهم و غیره، جزوش بودند. البته این وضعیت، تا زمانی بود که ناپلئون زنده بود؛ بعد که ناپلئون مرد، باز همان گروه یعنی پادشاهان برنپها، لوئی هجدهم و این‌ها سرکار آمدند و فرانسه تا دهها سال دچار اضطراب بود تقریباً صد سال بعد از انقلاب فرانسه این‌ها واقعاً چیزهای عجیب و داستانهای مهمی است!

من افسوس می‌خورم که چرا بعضی از جوانهای ما با این ماجراها آشنا نیستند! راست می‌گویید؛ من هم اتفاقاً می‌خواستم به رادیو تلویزیون بگویم که شما جلو افتادید! یک مقدار هم تقصیر همین آموزش‌ها و همین چیزهاست که متأسفانه نداریم؛ ولی کتابخوانی هم بی‌نقص نیست، باید کتاب هم نوشته شود.

خلاصه، صد سال بعد از انقلاب، فرانسه مثل یک کشتی در حال تلاطم بوده است؛ پادشاهان متعدد سرکار آمدند و رفتند! بعد از ناپلئون، باز برنباها آمدند و رفتند؛ تا بالاخره کمونیستها سرکار آمدند و باز رفتند؛ تا بالاخره بعد از یک صد و خرده ای سال، جمهوری فرانسه سروسامانی به خودش گرفت!

حالا شما آن را با بیست سال بعد از انقلاب ما مقایسه کنید. ما الآن سر بیست سالگی هستیم دیگر؛ ببینید آنجا چه خبر بوده و اینجا چه خبر است!

شما بیست سال بعد از انقلاب اکتبر یعنی سال 1937 شوروی را نگاه کنید؛ اینها را من و امثال من یادمان است؛ دیکتاتوری سیاه استالین بر شوروی در آن بیست سال حاکم بود، که صدها هزار آدم به جرم مخالفت با حکومت استالین یا توهم مخالفت اعدام و نابود شدند! و چند برابر آن در سبیری، تبعید شدند و چه شدند! تمام رؤسای سطح اول انقلاب، یکسره به وسیله ی کسانی که بعداً وارث آنها بودند، اعدام، یا فراری شدند و عده یی در تبعید کشته شدند! شما خود شوروی را هم که در 1937 نگاه کنید، می بینید که آن اوج دیکتاتوری سیاه استالین است.

این دیکتاتوری، با حفظ مبانی انقلاب نبوده؛ یعنی استالین، یک تزار واقعی بود. فقط از خانواده ی رُمانف نبود، فرد دیگری بود؛ اما یک تزار و یک پادشاه مطلق بود! من گمان نمی کنم هیچ پادشاهی که در قصر «کرملین» حکومت کرده بود، به قدر استالین پادشاهی کرده باشد! چون او هم در همان قصر و با همان تشریفات و همان امکانات و همان زندگی و اینها بود.

استالین، تنها چیزی که از انقلاب حفظ کرد، آن نیم تنه ای بود که تا آخر عمرش به شکل یک فرم می پوشیدند که تا بالا دکمه می خورد! آن را هم به مجردی که مرد، اعقابش همان چند نفری که بودند کنار گذاشتند و هیچ چیز دیگر نماند؛ تمام شد! از انقلاب، فقط اسمش ماند؛ اگرچه از اول هم که انقلاب شد و سرکار آمده بودند، حکومت کارگری، فقط اسم بود! این هم انقلاب شوروی، بعد از بیست سال!

انقلاب الجزائر را بعد از بیست سال، خود من دیدم؛ سالی که من به الجزائر رفتم، حدود نوزده سال از انقلاب گذشته بود. وضع آنها واقعاً عبرت انگیز است. انقلاب الجزائر، انقلاب اسلامی، انقلاب

مساجد و انقلاب علمای دین بود؛ انقلاب، از مساجد، از مدارس دینی و از حوزه‌های علمیه شروع شد مثل انقلاب خود ما لیکن حتی یک روز، حکومت دینی در الجزائر به وجود نیامد! از همان اول، فرانسویها توانستند هم فرهنگ و آداب خودشان، هم بی‌اعتقادی به دین را در الجزائر که تحت نفوذشان بود و داشت از استعمارشان خلاص می‌شد نفوذ بدهند!

در زمان ریاست جمهوری من، یکی از بزرگان الجزائر به دیدن من آمد؛ با من که صحبت می‌کرد، به زبان عربی حرف می‌زد. بعد می‌خواست جمله‌ای را بگوید، لغت عربی به یادش نیامد؛ با این که زبان خودش و سخنگوی دولت بود! یک‌خرده فکر کرد، یادش نیامد؛ برگشت و به زبان فرانسه، از همراهش پرسید که این لغت، چه می‌شود؟ او لغت عربی را به وی گفت؛ بعد او حرفش را با بنده ادامه داد!

یعنی آن‌ها حتی زبان عربی را نه دین را، بلکه زبان عربی و عربیت را که ظاهراً خیلی برایش اهمیت قائل بودند، نتوانستند در الجزائر حفظ کنند و نگه بدارند و زنده کنند! در آنجا از اسلام، مطلقاً خبری نبود؛ از لحاظ وضع زندگی و مادی و اقتصادی هم زیر بد! وضع آن‌ها از لحاظ کشاورزی، از لحاظ اقتصادی همه‌چیزشان واقعاً زیر بد بود! البته یک ظاهر حکومت انقلابی داشتند و مواضع سیاسی خوبی در دنیا می‌گرفتند.

الجزایریها فقط در زمان «بومدین» که رئیس جمهوری بود وقتی انقلاب پیروز شد، بر سر کار آمد مواضع انقلابی، به معنای موضع مستقلی در مقابل امریکا و استکبار می‌گرفتند و از مسأله‌ی فلسطین دفاع می‌کردند! بعد از گذشت چند سال، همین هم عوض شد!

البته من وقتی به وضع آن‌ها نگاه می‌کنم یادم است، خودم هم در یادداشتهای روزانه‌ای که گاهی می‌نوشتم، چیزهایی را در همین زمینه نوشته‌ام؛ حالا که ملاحظه می‌کنم، خیلی عبرت‌انگیز است حرفهایی را که آن روز الجزایریها می‌گفتند، برای اینکه دفاع خودشان از قضیه‌ی فلسطین را پس بگیرند و از قضیه‌ی فلسطین دفاع نکنند و بخصوص به امریکا نزدیک بشوند، خیلی شبیه به حرفهایی است که مرتب رادیوهای بیگانه، در شرایط کنونی القا می‌کنند تا در ذهنیت ماها مسئولین کشور بیاید! نوع حرفها همان حرفهایی است که الان هم وقتی آدم، رادیو BBC، رادیو

آمریکا و رادیوی صهیونیستی را می شنود، می بیند که آن‌ها می‌کوشند بلکه بتوانند همان جور استدلالها و همان حرفها را که آن روز در زبان الجزایریها بود، در زبان ما هم جاری کنند! که خوشبختانه نتوانسته‌اند و نخواهند توانست.

آن‌ها حرفهای رادیوهای بیگانه را قبول کرده بودند و بیست سال بعد از انقلاب الجزائر، دیگر انقلابی، اسلامی و دینی نبود! ارزشهای اخلاقی و معنوی، مطلقاً وجود نداشت؛ پیشرفت مادی هم نبود! شورویها اگر نتوانستند زندگی مردم را درست کنند، لاقلاً نتوانستند در مسابقه‌ی فضایی، کار برجسته‌ای نشان بدهند. فرانسویها اگر نتوانستند آزادی و استقلال و اصول انقلابشان را تحقق ببخشند، لاقلاً نتوانستند فتوحات جهانی بکنند؛ اگرچه آن، مثبت نیست، اما از لحاظ مثلاً عنوان تاریخی می‌گفتند که ناپلئون از لحاظ فتوحات نظامی، شخص برجسته‌ای بود. که او هم آخر کار، نابود شد؛ یعنی در جنگ با روسیه، به خاکستر نشست و بکلی از بین رفت.

بنابراین وقتی که ما مقایسه می‌کنیم، می‌بینیم انقلاب ما بعد از بیست سال، آسیبهای گوناگون یک انقلاب بزرگ مثل انقلاب فرانسه، یک انقلاب پرسروصدا مثل انقلاب شوروی و یک انقلاب به اصطلاح اسلامی مثل انقلاب الجزائر را مطلقاً نداشته است؛ و این نشان‌دهنده‌ی بنیه‌ی این انقلاب است.

مربوط به: **بیانات در خطبه‌های نماز جمعه 1374/11/20** -

عنوان فیش: انقلاب بزرگ اسلامی ایران؛ انقلابی استثنایی
 کلیدواژه(ها): تفاوت انقلاب اسلامی با سایر انقلابها، مقایسه‌ی انقلاب‌های جهان، تاریخ فعالیتها و مسئولیت‌های آیت الله خامنه‌ای بعد، سفرهای خارج از کشور آیت الله خامنه‌ای، انقلاب اکتبر روسیه

نوع(ها): روایت تاریخی



متن فیش:

انقلاب بزرگ اسلامی ایران، حقیقتاً انقلابی استثنایی بود. ما انقلاب‌های دیگری را، هم در تاریخ خوانده‌ایم و هم در زمان خودمان مشاهده کرده‌ایم. کاش شما مردم عزیزمان با کتابها و نوشته‌های تاریخی، بیشتر اُنس می‌گرفتید و آنچه را که من می‌خواهم در چند کلمه برایتان عرض کنم، خودتان در کتابها و تفصیل مطالعه می‌کردید که چیزی جای آن را نمی‌گیرد. واقعاً این انقلاب با انقلاب‌های دیگر فرق داشت. این فرق، هم در چگونگی به‌وجود آمدن آن و هم در انگیزه‌ی به‌وجود آمدن حرکت مردم دیده می‌شود. از جنبه‌ی دوم می‌توانیم آن را مثلاً با انقلاب اکتبر روسیه که ماجرای هفتاد، هشتاد ساله‌ی کمونیستی از بطن آن برخاست، مقایسه کنیم تا ببینید آن انقلاب و شورش مردمی، چطور و با چه شعارهایی به‌وجود آمد. در جریان آن انقلاب چقدر فاجعه‌آفرینی شد؛ این‌جا چگونه بود. اصلاً تفاوت از زمین تا آسمان است. البته این مقایسه با انقلاب‌هایی است که مردمی هستند؛ چون آن انقلاب هم مردمی بود. قبل از آن هم انقلاب کبیر فرانسه بود که اسمش انقلاب است؛ اما در واقع کودتایی نظامی به شمار می‌رفت و واقعاً فاصله‌اش با انقلاب به قدری است که اصلاً نمی‌شود این دو را با هم مقایسه کرد. انقلاب ما از نظر عظمت، سلامت، طهارت، دوری و اجتناب از گمراهیها و فاجعه‌آفرینی‌هایی که در شورشهای مردمی همه جا دیده می‌شود و از نظر استمرار و نیز تواناییها و اقتدار و کارهایی که انجام داد، انقلاب عجیبی است.

بنده در زمان مسؤولیت قبلی خودم - ریاست جمهوری - به کشوری سفر کردم که هم بزرگ است و جمعیت زیادی دارد و هم انقلابی در آن به وقوع پیوسته بود. روزی که بنده به آن کشور - که نمی‌خواهم اسمش را بیاورم - رفتم، نوزده سال از انقلابشان گذشته بود. در حال حرکت از فرودگاه به طرف محلی که برای ما در نظر گرفته بودند، رئیس جمهور آن کشور، کنار من در اتومبیل نشسته بود و راجع به بعضی از امور صحبت می‌کردیم. من دیدم بعضی خیابانها را بسته‌اند و کارگران کار می‌کنند. گفتم: «مثل این‌که مشغول کارهایی هستید؟» گفت: «بله؛ ما تا امسال فرصت نکرده بودیم آسفالت خیابانهای پایتخت را که در انقلاب خراب شده بود، ترمیم کنیم. امسال فرصتی به‌دست آمده است و آسفالت خیابانها را بعد از نوزده سال، ترمیم می‌کنیم!» ببینید؛

این کارآیی انقلابیهاست. انقلابیایی که ما دیده‌ایم همه‌ی همتشان صرف نگاه داشتن خودشان می‌شد. نه یک انتخابات درست، نه یک سازندگی‌ای در کشور و نه بنای تازه‌ای. آن انقلابیایی که بسیار پیشرفته بودند، برنامه‌های پنج ساله و چند ساله اعلام می‌کردند؛ اما صوری بود و در باطن تقریباً چیزی نداشت. غالباً هم این انقلابیها یکی پس از دیگری به دلیل کم‌کاریها، ناتوانیها و عیوب دیگرشان، شکست خوردند؛ چه کمونیستها و چه غیر کمونیستها که به‌هر حال چپ بودند. آری؛ نوزده سال از انقلابشان گذشته بود، تازه به فکر افتاده بودند که پولی هم خرج ترمیم خیابانهای پایتخت کنند!

بینید چقدر فاصله است با انقلابی که شما به‌وجود آوردید و توانایی و کارآیی معجز‌آسایی که انقلاب شما دارد. بنده، باز در همان دوران، به کشور دیگری رفتم که قبلاً مستعمره‌ی پرتغالیها بود. آن جا هم ظاهراً هشت، نه سال از انقلابشان می‌گذشت. رئیس‌جمهور آن کشور هم یکی از شخصیت‌های معروف آن منطقه به شمار می‌رفت که البته اکنون از دنیا رفته است. در حال عبور از خیابانها، به نظرم رسید که مغازه‌ها خالی است. بعد، اعضای هیأت ما که خیابانها را گشته بودند، آمدند و گفتند در مغازه‌ها اصلاً جنسی نیست! چند قلم جنس، آن هم به مقدار کم و کوپنی وجود دارد. با گذشت هشت، نه سال از انقلاب، هنوز مردم در نهایت عسرت زندگی می‌کردند. البته، در محاصره‌ی اقتصادی بودند؛ دشمنانی به آنها هجوم می‌آوردند و مثل دیگر انقلابیها، عرصه را بر آنها تنگ کرده بودند. یک شب هم که برای ما مهمانی دادند، من دیدم آن آقا - که مردمش در گرسنگی به سر می‌بردند و مغازه‌های پایتختش خالی از جنس بود - با آن ملت و کشور و انقلاب، رفتاری مثل رفتار حکام قبل از خودش داشت؛ همان حکامی که علیه‌شان انقلاب کرده بود. رفتار او تداعی‌کننده‌ی رفتار همان سردار پرتغالی بود که در آن جا حکومت می‌کرده است؛ همان رفتار، همان تبختر و همان حالت کبریایی! برای ما تعجب‌آور بود. آن روز بنده رئیس‌جمهور بودم. یک طلبه بودم، زندگی ما هم زندگی طلبگی بود. بالاتر از ما هم امام بزرگوار قرار داشت که زندگی‌اش مظهر صفا و سادگی بود و آن‌طور زندگی می‌کرد. ملت هم با آن عشق و علاقه، امام را واقعاً دوست می‌داشتند و حاضر بودند حتی جانهایشان را در راه او بدهند. غرض این‌که، انقلابیهای دیگر این‌طور

بوده‌اند. انقلاب ما واقعاً استثنایی بوده است؛ هم از لحاظ شعارها و هدفها، هم از لحاظ روشها، هم از لحاظ کیفیت به قدرت رسیدن و نابود کردن دشمن و از بین بردن رژیم فاسد قبلی و هم از نظر استمرار راه و قوت و قدرت سازندگی که از خود نشان داده است. این انقلاب، انصافاً از جهات مختلف فوق‌العاده است.

بیانات در دیدار هنرمندان و مسئولان فرهنگی کشور -

1373/04/22

عنوان فیش: همراه نبودن هنرمندان برجسته دوران پهلوی با انقلاب اسلامی

کلیدواژه(ها): روشنفکری در ایران، تاریخ انقلاب روسیه و شکل‌گیری اتحاد جماهیر شوروی، مقایسه‌ی انقلاب‌های جهان، انقلاب اکتبر روسیه، تولستوی آکسی، شولوخوف، میخائیل، کتابخوانی رهبری، تاریخ فعالیتها و مسئولیتهای آیت الله خامنه‌ای بعد



نوع(ها): روایت تاریخی

متن فیش:

ایستادن [انقلاب] در مقابل چنین خلفایی [بی‌حجابی، میگساری، شهوت جنسی]، [عده‌ای] از [روشنفکران و هنرمندان] را از ما گرفت. اگر ما برای این خلفاها و خلافاکارها، منع و مجازات نداشتیم، یک نفر در این نظام کافی بود که بتواند صد نفر از برجستگان عالم روشنفکری را جذب کند. یک نفر به راحتی میتواند چنین کاری را بکند. چون روشنفکر و هنرمند و آن روح لطیف، همچنان که از آن طرف گهگیری دارد، از این طرف هم گهگیری دارد. گاهی با یک لبخند میشود آنها را جذب کرد. «به حُسن خلق توان کرد صیدِ اهل نظر - «اهل نظر» را باید بگویند «اهل هنر» - «به دام و دانه نگیرند مرغ دانا را.» طرف، نه مقام میخواست، نه پست میخواست و نه وزارت میخواست. یک لبخند و یک توجه و احیاناً یک گعده‌ی دوستانه - به قول ما طلبه‌ها - میخواست. خوب؛ نمیشد دیگر!

من وقتی با دید مقایسه به انقلاب سوسیالیستی شوروی سابق و انقلاب اسلامی خودمان نگاه میکنم، میبینم آن انقلاب چقدر خشن بوده است! اگر کسی تاریخ وقایع آن انقلاب را خوانده باشد، به خشونتش پی میبرد. متأسفانه، اغلب جوانان ما، اصلاً از انقلابهای دیگر خبر ندارند. من گاهی از این بابت، واقعاً غصه میخورم. اصلاً نمیدانند انقلاب سوسیالیستی شوروی سابق که بزرگترین انقلاب زمان معاصر تا قبل از انقلاب اسلامی بود و این همه هیاهو در دنیا داشت، در مقایسه با انقلاب ما، از چه ظواهر ناخوشایندی برخوردار بود. انسان وقتی با دید مقایسه به این انقلاب در قبال آن انقلاب نگاه میکند، میبیند واقعاً فرقی از زمین تا آسمان است. بنده مطالب زیادی در این زمینهها خواندهام و تقریباً جزئیات قضایا را میدانم. یعنی هم از طریق نوشتههای مستقیم و تاریخ نگاری و هم از طریق داستانهایی که در این زمینه نوشته شده است و خیلی از خصوصیات را دقیقتر و ریزتر و روشنتر بیان میکند، میدانم که در شوروی سابق چه گذشته است. علیاحال، وقتی انقلاب خودمان را با انقلاب سوسیالیستی شوروی سابق مقایسه میکنم، میبینم انقلاب ما خیلی بهتر از آن انقلاب است. اما همان انقلاب خشن غیر قابل پذیرش، عده‌ی بیشماری از روشنفکران، نویسندگان و شعرای درجه‌ی یک روسیه‌ی آن زمان را جذب کرد. حتی کسانی هم که ابتدا مخالف انقلاب سوسیالیستی بودند، پس از مدتی، جذب آن شدند. یکی از آن مجذوبین آلکسی تولستوی است که من یکی دوبار، به مناسبتی اسم او را در جمع بعضی از شما آقایان که به این جا آمده بودید، آورده‌ام؛ چون از او خیلی خوشم می‌آید. او که چند کتاب معروف هم دارد، نویسنده‌ی عجیبی است. آلکسی تولستوی تا سال ۱۹۲۵ میلادی، ضدانقلاب بوده است و حتی از کشور فرار میکند و به قول آقایان، به اصطلاح به عنوان «عنصر سفید» آن روزگار، به آلمان یا فرانسه میرود. ولی پس از مدتی که به شوروی برمیگردد، کتاب «گذر از رنجها» را مینویسد. نمیدانم این کتاب را دیده‌اید یا نه؟ «گذر از رنجها» رمانی بسیار عالی در باب انقلاب سوسیالیستی شوروی است. این آدم که ابتدا ضد انقلاب بوده است، چنین کتابی مینویسد.

همان طور که میدانید، تاکنون کتابهای بسیاری راجع به انقلاب اکتبر نوشته شده است. اما بنده، دو رمان از رمانهای معروف و درجه‌ی یک در این خصوص را خواندم و با هم مقایسه کردم؛ اگرچه بیش از دو کتاب و تقریباً میشود گفت تعداد زیادی کتاب راجع به انقلاب اکتبر خوانده‌ام. یکی از این دو رمان «دُن آرام» اثر شولوخوف است که معروف است. خود شولوخوف هم، بلا تشبیه مثل شما آقایان است. یعنی اصلاً پدید آمده‌ی انقلاب است؛ مربوط به طبقه‌ی انقلاب است؛ نویسنده‌ی

انقلاب است. او که در دوران انقلاب اکتبر در جوانی به سر میبرده است، «دُن آرام» را تحت تأثیر حوادث و وقایع انقلاب نوشته است. دومین رمان هم «گذر از رنجه‌ها» ی آلکسی تولستوی است که گفتیم ابتدا ضدانقلاب بود. رمان «گذر از رنجه‌ها» نه فقط از لحاظ داستانی، که از لحاظ گرایش به اصول انقلاب و مجذوب بودن در مقابل حوادث و پدیده‌های انقلاب و ترسیم زیبای حوادث آن، بهتر از رمان «دُن آرام» است. «گذر از رنجه‌ها» در واقع چهره‌ی انقلاب را زیبا ترسیم کرده و زیبا نشان داده است.

راجع به رمان «دُن آرام»، در جایی خواندم: زمانی که شولوخف نوشتن آن را به پایان برد، به او اجازه‌ی انتشار و پخشش را ندادند. ولی بعداً ماکسیم گورکی که رئیس شورای ممیزیِ فرضاً وزارت ارشادِ شوروی آن روز بود - و آن وزارتخانه هم، از اوّل انقلاب، خودیِ خودی محسوب میشد - گفت: «من به عهده میگیرم که شولوخف خودی است.» و آلا، مسؤولینِ فرهنگیِ نظامِ سوسیالیستی شوروی، مدّعی بودند چون شولوخف اهل قزاقستان است، لذا در رمان خود، احساسات قزاقی و بومی منطقه‌ی «دُن» را منعکس و القا کرده است.

به‌هرحال، این نویسنده، یک ضدّ انقلاب بوده است که تبدیل به فردی انقلابی میشود و چنان رمانی را مینویسد. ما چنین کسانی را نداریم. اگرچه قبل از انقلاب هم رمان‌نویس نداشتیم؛ اما هنرمندان برجسته‌ی معروفِ آن زمان، خیلی به ندرت به انقلاب گراییدند. واقعاً به ندرت به این طرف آمدند. از آن نویسندگان معروفِ حسابی، از آن شاعران معروفِ حسابی، از آن طنزنویسان معروفِ حسابی، از آن موسیقیدانان معروفِ حسابی، از آن فیلمسازان معروف - اگر چه در این میدان، اثر چندان برجسته‌ای مثل شعر و ادبیات نداشتیم - از آن ادبای معروفِ حسابی و از آن مطبوعاتیه‌های معروفِ حسابی، هیچ یک به این طرف نیامدند؛ هیچ یک!

تحلیل کلان انقلاب اسلامی

بیانات در دیدار اساتید و دانشجویان دانشگاه‌های شیراز



آنچه که من اینجا می‌خواهم به شما عزیزان عرض کنم، اندکی تفصیل در باب آن مطلبی است که در روز اول در جمع عمومی مردم گفتم؛ و آن، نگاه کلان و جمع‌بندی شده‌ی به انقلاب است. چون ما در آستانه‌ی ورود در دهه‌ی چهارمیم، نزدیک به سی سال، گذشته؛ معمولاً در یک چنین دورانی نگاه به یک حادثه - مثل حادثه‌ی عظیم انقلاب - یک نگاه همراه با قضاوت و داوری در مورد کار کرده‌است. اگرچه در سی سالگی، انقلاب هنوز در عنفوان جوانی است؛ در این شک نیست - نیروی انقلاب بحمدالله خیلی زیاد است، مخصوصاً این انقلاب - لیکن در عین حال در دوره‌ی سی ساله وقتی انسان نگاه میکند، یک داوری‌ای نسبت به عملکرد و توفیق و کارآمدی برای انسان پیش می‌آید. ما در این داوری باید اشتباه نکنیم؛ و این جز با یک نگاه کلان امکان‌پذیر نیست. من مطالبی را در این زمینه عرض میکنم. البته دوست میداشتم با تفصیل و جزئیات بیشتر بگویم، منتها وضع هوا و آفتاب یک مقداری من را متأذی میکند که بخواهم با تفصیل عرض کنم. آنچه هم که من عرض میکنم، شما جوانهای عزیز میدانید. شما بنده را هم میشناسید. من بارها هم گفته‌ام این چیزهایی که ما عرض میکنیم، به معنای آیه نازل کردن نیست. نه اینکه خیال کنید حالا ما آنچه می‌گوئیم، وحی منزل است؛ نه، من نظرم را می‌گویم و مایلیم در محیطهای دانشجویی اینها بحث شود. عمده‌ی نظر من این است که بحث خواهد شد. حالا شاید من در پایان جلسه یک جمع‌بندی کامل هم نکنم، با همین نیت که جمع‌بندی را شما بکنید؛ چه در تشکلهای، چه در مجموعه‌های دانشجویی، چه با خودتان.

اگر ما نگاه کلان به انقلاب و حادثه‌ی پدید آمدن جمهوری اسلامی بکنیم، جزئی‌نگری‌ها نمیتواند

ما را گمراه کند. گاهی جزئی‌نگری و نگاه نکردن مسیر مستمر از ابتداء تا انتهاء، انسان را گمراه میکند؛ حتی گاهی آدم راه را گم میکند، هدف را گم میکند. نمیخواهیم بگوئیم جزئی‌نگر نباشیم؛ چرا، نگرش به جزئیات، یعنی همان برنامه‌ریزی؛ این را ما منکر نیستیم. برنامه‌ریزی، نگاه به فصول مختلف و بخشهای مختلف، یعنی جزئی‌نگری. می‌خواهیم بگوئیم این نگاه به بخشها و اجزاء و ابعاد موجب نشود که ما غافل بشویم از نگاه به کل. چون نگاه به کل برای ما درس‌آموز است. من چند تا حلقه برای این بحث در نظر گرفتم، که اینها را عرض بکنم. حلقه‌ی اول این است که هدف انقلاب چه بود؟ هدف انقلاب عبارت بود از ساختن یک ایرانی با این خصوصیات که عرض میکنم: مستقل، آزاد، برخوردار از ثروت و امنیت، متدین و بهره‌مند از معنویت و اخلاق، پیشرو در مسابقه‌ی جامعه‌ی عظیم بشری در علم و بقیه‌ی دستاوردها - که از اول و ازل بین آحاد بشر یک مسابقه است در دستاوردهای بشری، در علم و در بقیه‌ی خواسته‌ها و دستاوردهای بشری - برخوردار از آزادی با همه‌ی معانی آزادی. آزادی فقط آزادی اجتماعی نیست - اگرچه آزادی اجتماعی، یکی از مصادیق مهم آزادی است - هم آزادی اجتماعی مورد نظر است، هم آزادی به معنای رها بودن و آسوده بودن و آزاد بودن کشور از دست‌اندازی بیگانگان و استیلای آنها - که گاهی کشور بظاهر مستقل هم هست، اما زیر نفوذ است - و هم آزادی معنوی، که آن رستگاری انسان و تعالی اخلاقی انسان و عروج معنوی انسان است، که هدف اعلی، این است. همه‌ی کارها مقدمه برای تکامل انسان و عروج انسانی است. این باید در جامعه‌ی اسلامی خود را نشان بدهد. ایران با این خصوصیات، مطلوب انقلاب بود. شما بپرسید که از کجای انقلاب، این خصوصیات در می‌آمد؟ کجا تدوین شد؟ من عرض میکنم از کلمه‌ی اسلامی. اسلام اصلاً همین‌هاست. آن کسی که غیر از این در مورد اسلام تصور میکند، اسلام را نشناخته. آن کسی که تصور میکند اسلام فقط به جنبه‌های معنوی، آن هم با برداشت و تلقی خاص از جنبه‌های معنوی - عبادت و زهد و ذکر و امثال اینها - می‌پردازد، به دنیای مردم، به لذات مردم، به خواسته‌های بشری مردم نمی‌پردازد، او اسلام را درست نشناخته؛ اسلام اینجوری نیست. همه‌ی این چیزهایی که گفتیم؛ هم آن چیزی که مربوط به مسائل دنیائی جامعه است - مثل عدالت، مثل امنیت، مثل رفاه، برخورداری از ثروت،

برخورداری از آزادی و استقلال - هم آنچه که مربوط به مسائل اخروی است؛ مثل رستگاری، تقوا، پرهیزگاری، رشد اخلاقی، تکامل معنوی انسان، در کلمه‌ی اسلامی مندرج است.

آیه‌ی قرآن به ما میفرماید که: «و لو ان اهل القرى امنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض»؛ ایمان و تقوا که باشد، برکات آسمان و زمین جاری خواهد شد. برکات آسمان، همان فتوح معنوی است، همان رحمت الهی است، همان تقرب الی‌الله است، همان استغفار ملائکه‌ی آسمان و حمله‌ی عرش برای بندگان خدا در روی زمین است. برکات ارض، یعنی همه‌ی آنچه که به زندگی زمینی انسان ارتباط پیدا میکند؛ یعنی آزادی، یعنی رفاه، یعنی استقلال، یعنی امنیت، یعنی سعه‌ی رزق، سلامت بدن و از این قبیل. اگر ایمان و تقوا باشد، هم آن برکات و هم این برکات برای بشر وجود دارد. این، اسلام است. پس وقتی که گفتیم انقلاب اسلامی، معنایش این است که عرض شد.

خوب، این چیزی بود که در انقلاب بود؛ میخواستیم ایرانی بسازیم با این خصوصیات. این مطلب یک اضافه‌ای دارد و آن این است که مسئله فقط ایران هم نبود؛ ایران به عنوان یک الگو برای جوامع اسلامی در درجه‌ی اول، و همه‌ی جوامع بشری در درجه‌ی بعد، مورد نظر بود. ما میخواستیم این جامعه را با این خصوصیات بسازیم - ما یعنی ملت ایران، انقلاب ایران، انقلابیون ایران؛ منظور، شخص بنده و چند نفر دیگر نیست - و آن را بگذاریم جلوی چشم آحاد بشر و امت اسلامی؛ بگویند این است که هم مطلوب اسلام است، و هم میسور مردم این روزگار است. اینجور نباشد که خیال کنند بله، این مطلوب هست، اما میسور نیست؛ که میگفتند در دوران مبارزات نهضت اسلامی. بعضی از کسانی که نیت‌های خوبی هم داشتند، میگفتند آقا بیخود چرا زحمت میکشید، فایده‌ای ندارد؛ بله، این حرف‌های شما درست است، اما شدنی نیست. انقلاب میخواست به همه‌ی کسانی که در هر نقطه‌ای از دنیای اسلام هستند، نشان بدهد که این الگو تحقق‌یافتنی و شدنی است؛ این هم نمونه‌اش. این آن چیزی بود که به عنوان هدف انقلاب وجود داشت. این هدف از اول بود، به شما عرض کنم که امروز هم همین هدف هست، در آینده هم همین هدف خواهد بود؛ این هدف ثابت است. این حلقه‌ی اول بحث ما.

حلقه‌ی دوم بحث این است که این هدف را انقلاب اسلامی داشت؛ ما در خلأ که زندگی نمیکنیم، ما در یک واقعیاتی داریم زندگی میکنیم؛ این واقعیات چقدر برای رسیدن به این هدفها کمک بود یا مزاحمت بود؟ یقیناً اگر مزاحمهایی که حالا می‌شمارم، وجود نداشت، رسیدن به این هدف، زمان زیادی نمیخواست. شاید در طول پنج سال، ده سال یک گروه متشکل قوی میتوانستند این اهداف را برآورده کنند؛ منتها در سر راه انسان موانع وجود دارد. اساساً همین وجود مانع است که به تلاش انسان معنا و حقیقت معنوی میبخشد و اشمش میشود جهاد؛ و آلا اگر مانع نبود، جهاد معنی نداشت. جهاد یعنی جد و جهد همراه با زحمت و چالش با موانع.

این موانع چه بودند؟ ما دو نوع موانع داشتیم: یکی موانع درونی، یکی موانع بیرونی. موانع درونی یعنی چه چیزهایی؟ یعنی آن چیزهایی که در درون خود ما انسانها - چه تصمیم‌گیرانمان، چه آحاد مردمان، چه ناظرین بیرون از گود مبارزه و انقلاب - وجود دارد؛ اینها موانع درونی است. موانع درونی، ضعفهاست؛ ضعفهای فکری است، ضعفهای عقلانی است، راحت‌طلبی است، آسان‌گرایی است، آسان‌پنداری است؛ این گاهی اوقات خودش یکی از موانع تحقق آن چیز است. باید برآورد و تقویم نسبت به کار و مشکلات کار، مطابق با واقع یا لااقل نزدیک به واقع باشد. آسان‌پنداری هم مثل آسان‌گیری و سهل‌انگاری است؛ آن هم یکی از موانع راه است. گریز از چالش هم یکی از ضعفهای درونی ماست. به گریز از چالش، بغلط میگویند عافیت‌طلبی. عافیت‌طلبی چیز خوبی است. عافیت یکی از بزرگترین نعمتهای الهی است؛ «یا ولیّ العافیة نسئلک العافیة؛ عافیة الدنیا و الآخرة». عافیت به معنای پنجه نیفکندن نیست؛ به معنای درست عمل کردن، بجا قدم گذاشتن، بجا ضربت زدن و بجا عقب کشیدن است. عافیت از بلا، مثل این است که بگوئیم عافیت از گناه. بنابراین عافیت‌طلبی چیز بدی نیست؛ لیکن بغلط به گریز از چالش میگویند عافیت‌طلبی؛ یعنی در واقع همان راحت‌طلبی، مواجهه‌ی با مشکلات را زشت و ناپسند دانستن، آماده نبودن برای مواجهه‌ی با مشکلات. اینها ضعفهای درونی ماست.

یکی دیگر از ضعفهای درونی عبارت است از تربیتهای اجتماعی موجود و عاداتهای تاریخی، که اینها در ما ملت ایران در آغاز انقلاب بود. شما جوانها شاید از حالات روانی و تربیتهای تاریخی ما

در هنگامی که انقلاب پیروز شد، تصویر درستی نداشته باشید. امروز ما می‌بینیم که عنوان «ما میتوانیم» در همه هست. واقعاً هم اگر بگویند آقا شما میتوانید بزیند روی دست صنعتگران پیشرو دقیق‌ترین و ظریف‌ترین صنایع دنیا، شما می‌گوئید بله؛ اگر همت کنیم، تلاش کنیم، میتوانیم. واقعاً جوان دانشمندِ مسلمانِ در جمهوری اسلامی خودش را قادر بر هر کاری میداند؛ این در اول انقلاب اینجور نبود. تربیتهای قبلی درست عکس این بود. هر کاری که مطرح میشد، میگفتند آقا ما که نمیتوانیم! آقا فلان چیز را بسازید، میگفتند ما که نمیتوانیم! با فلان شعار غلط در دنیا مقابله کنیم، میگفتند آقا ما که زورمان نمیرسد، ما که نمیتوانیم! «ما میتوانیم» امروز، آن روز «ما نمیتوانیم» بود. این، آن تربیت اخلاقی و تاریخیِ بازمانده‌ی از دوران گذشته است.

توسری خوری، شنیدن زور، دیدن فسق در کسانی که از آنها جامعه توقع عدالت و انصاف و طهارت و پاکیزه‌دامنی دارد، عادت شده بود. یعنی اگر در دوران پیش از انقلاب می‌آمدند به مردم میگفتند آقا فلان مسئول عالی کشور - حالا شخص اول که خود شاه بود - یا وزرا یا مسئولین فلان عیاشی را کردند، فلان فسق را کردند، فلان عمل زشت و ناهنجار را انجام دادند، مردم تعجب نمیکردند؛ میگفتند خوب، هست دیگر؛ معلوم است! یعنی عادت کرده بودند به اینکه مسئولانی را که باید پاک باشند و پاکدامن باشند، آلوده‌دامن و ناپاک ببینند. ما تعجب میکردیم از اینکه در صدر اسلام چطور یک خلیفه مست رفت برای مردم نماز صبح خواند! هم درباره‌ی خلیفه هست، هم درباره‌ی یکی از امرای منصوب از قبل یک خلیفه. این در تاریخ اسلام هست و معروف و مسلم هم هست. نماز صبح دو رکعت است؛ اما او چون سرکیف بود، شش رکعت خواند. گفتند آقا نماز صبح را زیادی خواندی؛ گفت بله، حالم خوش است؛ اگر بخواهی، بیشتر هم میخوانم! این در تاریخ بود. در آن زمان مردم میدیدند که خلیفه یک چنین فسقی را دارد انجام میدهد، اما تحمل میکردند و بی تفاوت از مقابل این قضیه میگذشتند. زمان ما هم همین جور بود. در دوره‌ی طاغوت - که ماها تا قبل از پیروزی انقلاب با طاغوت مواجه بودیم - قضیه همین جور بود. مردم تعجب نمیکردند از اینکه پادشاه کشور اسلامی فسق کند، فجور کند، باده‌گساری کند، کارهای هرزه انجام دهد. شاید من قبلاً گفته باشم که یکی از علمای بزرگ تبریز که مرد بسیار دانشمند و عالمی بود

و بنده هم او را دیده بودم - استاد پدر ما بود - پیرمردی بود بسیار عالم، اما بسیار ساده! من یک وقتی رفته بودم تبریز، شاگردان و دوستانِ علاقه‌مند خود ایشان نقل میکردند؛ میگفتند یک وقتی محمدرضا در دوره‌ی جوانی‌اش آمده بود تبریز، رفته بود سراغ این آقا. احترام کرده بود از این آقا، رفته بود توی آن مدرسه‌ای که این آقا تدریس میکرد. بعد که محمدرضا رفته بود، این آقای عالم - که عالم هم بود، متقی هم بود، منتها ساده بود - مجذوب شاه شده بود و از او تعریف میکرد. دوستان گفته بودند آقا شما که از این شخص تعریف میکنید، این مرد این کارهای خلاف را انجام میدهد - حالا کارهایی که در نظر آن عالم، خیلی بزرگ باید مینمود؛ مثلاً او شراب میخورد - گفته بود خوب، شاه است دیگر؛ میخواهی شراب نخورد؟! گفته بودند آقا مثلاً قماربازی میکند، گفته بود شاه است دیگر؛ پس میخواهی مثلاً چه بازی کند؟! عرف این بود که چون شاه است، چون وزیر است، پس باید بتواند فسق کند، فجور کند، ناپاکی از خودش نشان بدهد. این جزو عاداتی بود که در جامعه‌ی ما وجود داشت. اینها همان موانع درونی است؛ اینها آن چیزهایی است که در مقابل رسیدن به یک هدف و مقصود والا عایق ایجاد میکند. خشم و شهوتهای بی‌مهار و تربیت نشده، دلبستگی به عادات و عقاید خرافی میراثی، و بد فهمیدن دستور دین جزو ضعفهای درونی است. بعضی‌ها خیلی از چیزها را نمیفهمیدند. مبارزه میکردیم؛ بعضی‌ها به استناد روایاتی که هر پرچمی که قبل از برافراشته شدن پرچم حضرت مهدی (ارواحنا فداه) برافراشته شود، در آتش است، با مبارزه مخالف بودند. میگفتند آقا شما قبل از مبارزه‌ی حضرت صاحب‌الزمان (عجل الله فرجه) میخواهید مبارزه شروع کنید؟ خوب، این پرچم مبارزه را که بلند میکنید، در آتش است. معنای حدیث را نمیفهمیدند. یک عده‌ای از صدر اسلام، از زمان ائمه (علیهم‌السلام) که شنیده بودند مهدی ظهور خواهد کرد و دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد، ادعای مهدی‌گری میکردند؛ بعضی بر خودشان هم امر مشتبه بود. بعد نیست بدانید هم در بنی‌امیه ادعای مهدویت بود، هم در بنی‌عباس بود، هم در افراد دیگری که چه در زمان بنی‌عباس و چه در زمانهای بعد تا امروز وجود داشتند، ادعای مهدویت وجود داشت. بله، این پرچم مهدویت را کسی بلند کند، در آتش است. این معنایش این نیست که مردم با ظلم مبارزه نکنند، مردم برای تشکیل جامعه‌ی

الهی و جامعه‌ی اسلامی و علوی مبارزه و قیام نکنند. این، بد فهمیدن دین است. می‌بینید اینها همه موانع درونی‌ای بود که بعد از آنکه انقلاب پیروز شد، ما ملت ایران با این زمینه‌ها میخواستیم کشور را به سمت آن اهداف ببریم. خوب، اینها هر کدامش یک مانع بود. البته اینها برطرف شدنی بود، نه اینکه برطرف شدنی نبود؛ خیلی‌اش هم با تبیین برطرف شد. لذا در مبارزات اسلامی، تبیین خیلی نقش دارد. من این را به شما جوانانی که احساس مسئولیت میکنید، توی پرانتز عرض میکنم که تبیین خیلی اهمیت دارد. در مبارزات اسلامی، در همه حال تبیین - بیان واقعیت و رساندن واقعیت؛ تبلیغ، بلاغ - خیلی اهمیت دارد و این را نباید از دست داد؛ برخلاف تفکر مارکسیستی که آن روز رائج بود و اعتقاد به تبیین نداشتند؛ میگفتند مبارزه یک سنت است، تحقق خواهد یافت؛ چه شما بخواهید، چه نخواهید؛ چه بگوئید، چه نگوئید. یعنی دیالکتیکی که آنها تفسیر کرده بودند، لازمه‌اش این بود که این مبارزه، احتیاج به تبیین ندارد. در سال 49 یک جوانی از همین کسانی که مشهدی بود، با ما هم آشنا بود، وابسته‌ی به یکی از همین گروهک‌هایی بود که آن روز تازه سر بلند کرده بودند، کمونیست بودند - گروه جنگل و امثال اینها - یک جایی با من ملاقات کرد؛ شرح داد که میخواهیم این کارها را بکنیم. من گفتم توی این زمینه‌ی اجتماعی که نمیشود؛ یک قدری با مردم صحبت کنید، تبیین کنید، حرف بزنید، به مردم تفهیم کنید چه کار میخواهید بکنید. با کمال بی‌اعتنائی گفت: آن روش اسلامی است! بله، روش اسلامی همین است. روش اسلامی تبیین است و همین تبیین‌ها موجب شد که انقلاب اسلامی بر بسیاری از این پیش‌زمینه‌های تاریخی و تربیتهای غلط فائق بیاید و فائق آمد. البته در بعضی‌اش هم هنوز فائق نیامدیم، که آن انگیزه‌های دیگری دارد - مثل این مصرف‌گرائی و اسراف و این چیزها که حالا گفتند - این جزو میراث‌های ما از گذشته است و متأسفانه این میراث را نگه داشتیم. ما ملت ایران باید این جامعه‌ی ناسازِ بی‌اندام زشت را از تنمان بیوریم. ما خیلی مصرف‌زده هستیم؛ باید این را حلش کنیم. همه باید دست به دست هم بدهند و این قضیه را حل کنند. البته صدا و سیما هم بلاشک نقش دارد. خوب، اینها عوامل درونی بود.

آن وقت عوامل بیرونی است، که دیگر الی ماشاءالله وجود داشته است؛ همه‌ی کسانی که به نحوی

از انقلاب یا از هدفهای انقلاب متضرر میشدند، اینها جلوی انقلاب ایستادند. از امنیت یک عده‌ای متضرر میشوند، از عدالت یک عده‌ای متضرر میشوند، از نفی حاکمیت طاغوت یک عده‌ای متضرر میشوند، از نفی سلطه‌ی بیگانه یک جماعتی متضرر میشوند، از نفی استبداد یک عده‌ای متضرر میشوند. اینها را شما میدانید؛ توضیح لازم ندارد. کی‌ها از عدالت یا از استقلال یا از آزادی و امثال اینها متضرر میشوند؟ اینها همه در مقابل انقلاب صف کشیده‌اند. تا الان هم این صف‌کشی ادامه دارد.

اول انقلاب شما جوانها یادتان نیست. سال اول انقلاب در تقریباً چهارگوشه‌ی کشور با شعار قومیت، کانونهای جنگ و درگیری به وجود آمد. در بلوچستان، در کردستان، در ترکمن صحرا، در نقاط مختلف؛ با بهانه‌ی قومیت. دنبالش میرفتند، میدیدند این اقوام هیچکدامش با اسلام و با انقلاب اسلامی مسئله‌ای ندارند. من خودم در بلوچستان زندگی کرده بودم. آنجا تبعید بودم و بلوچها را میشناختم. میدانستم اینها با انقلاب کوچکترین مسئله‌ای ندارند؛ اما یک عده‌ای به نام بلوچ و با یک استفاده و ترفندی با انقلاب درافتادند. عین همین قضیه در مورد کردستان بود. عین همین قضیه در مورد ترکمن صحرا بود. بعد تحریکات اینها روشن شد، معلوم شد که از کجا تحریک میشوند. خوب، اینها موانعی بودند که جلو راه انقلاب را می‌گرفتند. اینطور نبود که این اتومبیل در جاده‌ی آسفالته بتواند درست حرکت کند.

بعد از این مسئله‌ی قومیتها، تنافسهای درونی خود ماهابود با یکدیگر، که آن هم یک ماجرای تلخ و بدی دارد؛ ماجرای ملال‌آوری دارد. بعد جنگ تحمیلی بود؛ هشت سال. شما ببینید این نیروی متراکمی که ملت ما در مقابله‌ی با دشمن گذاشت و توانست دشمن را به زانو در بیاورد - نه فقط صدام را، بلکه آن کسانی که پشت سر صدام بودند، اینها به زانو درآمدند در مقابل انقلاب اسلامی - اگر در خدمت به سمت هدفهای عمرانی و آبادانی و سازندگی جمهوری اسلامی بنا بود قرار بگیرد، چقدر کار پیش میرفت. البته ما از تحمیل جنگ سود بردیم. ما از این تهدید به مثابه‌ی بهترین فرصتها استفاده کردیم. ملت ایران این تهدید را به معنای حقیقی کلمه تبدیل کرد به یک فرصت بزرگ، یک آزمایشگاه عظیم؛ یک میدان عظیم تجربه‌ها شد و خیلی برکات عاید شد؛ اما واقعیت

قضیه هم این بود که تحمیل جنگ بر یک کشور مشکلات را درست میکند. بنابراین انحصارطلبان جهانی از یک طرف، اشرار داخلی از یک طرف، توطئه‌های ابرقدرتها از یک طرف، دست اغواگر تبلیغاتی و سیاسی و اقتصادی آن ابرقدرتی که دستش از ایران با انقلاب اسلامی کوتاه شده بود از یک طرف - یعنی آمریکا که تا امروز هم ادامه دارد - اینها همه در مقابل این حرکت عظیم ملت ایران ایستادند. شما ببینید با وجود این موانع، حالا بیائید ارزیابی کنید ببینید حرکت انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی به سمت آن هدفها چطور بوده. من اگر بخواهم ارزیابی کنم، عملکرد را بسیار خوب میدانم. جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی عملکردش یک عملکرد با نمره‌ی بسیار خوب است. در مقابل این همه مشکلات مگر طاقت می‌آورند؟ در دوره‌ی ما حوادث جابه‌جایی قدرت در آفریقا و در آسیا و در خیلی جاها انجام گرفته بود؛ هیچکدام طاقت نیاوردند. در دوران قبل از ما هم انقلابهای بزرگ دنیا - مثل انقلاب کبیر فرانسه، مثل انقلاب اکتبر شوروی - در مقابل این حوادث گوناگون هیچکدام طاقت نیاوردند، یعنی از همان اول منحرف شدند.

خصلت مردمی بودن، خصلت اسلامی بودن، خصلت آرمانگرا بودن، اینی که جوان انقلابی امروز بعد از سی سال اینجا می‌ایستد، آرمانهای انقلاب را به عنوان آرزوها و مطالبات خودش در میان میگذارد و با صدای بلند مطرح میکند، این خیلی توفیق بزرگی است برای انقلاب. هرگز در انقلابهای دیگر اینطور نبود. شما نگاه کنید آثار ادبی قرن نوزدهم فرانسه را که در آخر قرن هیجدهم انقلاب کبیر فرانسه انجام گرفته. در اوائل قرن نوزدهم ناپلئون سر کار آمده، آن وقت شما آثار ادبی اواسط قرن یعنی مثلاً 1830، 1840 را که زیاد هم هست؛ هم شعر، هم رمان، نگاه کنید، خواهید دید که آنها بعد از سی سال از پیروزی انقلابشان در چه وضعی بودند؛ یک استبداد مطلق، یک فساد مطلق، یک تبعیض طبقاتی بسیار وحشت‌انگیز آن وقت وجود داشته؛ با اینکه آنجا هم شعار عدالت بود، شعار مساوات بود، شعار نفی استبداد بود. این توفیق انقلاب اسلامی یک توفیق بی نظیری است. بدتر از او انقلاب اکتبر شوروی. در زمان ما هم که این اتفاقی که افتاد - اسمش البته انقلاب بود؛ اما غالباً کودتا بود یا اینکه گروه مسلحی آمدند سر کار؛ مثل کوبا و جاهای دیگر - غالب اینها همان حالتی را که عرض کردم، داشتند؛ یعنی طاقت نیاوردند و

نتوانستند در مقابل این موانع بایستند.

خوب، حالا بینید این موانع را. همه‌ی این موانع جزو سنتهای الهی است. وجود این موانع تصادفی نیست. اینها سنت الهی است؛ یعنی تلاش و حرکت با مانع مواجه است، و آلا جهاد معنا نمیداشت: «و كذلك جعلنا لكلّ نبیّ عدوًّا شیاطین الانس و الجنّ یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا»؛ در همه‌ی دعوت‌های انبیا، دشمنان - موانع - از جن و انس وجود داشتند. در آیه‌ی دیگر: «و كذلك جعلنا فی کلّ قریةً اکابر مجرمیها لیمکروا فیها و ما یمکرون الا بانفسهم». در درون جوامع، طبقاتی که وجود آنها مایه‌ی فساد، مایه‌ی مکر بوده است؛ اینها جزو سنتهاست. یعنی هرگز انبیا نگفتند ما آن وقتی که جاده صاف است وارد میدان میشویم؛ نه، در همین فضا و صحنه‌ی بشدت درگیر و دشوار، آنها وارد شدند؛ مثل جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی. اما متقابلاً سنت الهی هم این است که اگر حرکت نبوی، حرکت الهی که مصداقش انقلاب اسلامی است، به کار خود ادامه بدهد و دنبالگیری کند، بر همه‌ی این موانع فائق خواهد آمد؛ این هم سنت الهی است. در سوره‌ی مبارکه‌ی فتح آمده است: «و لو قاتلکم الذین کفروا لولوا الادبار ثمّ لایجدون ولیّ و لا نصیرا. سنّ الله الّتی قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلا»؛ اگر بایستید، اگر استقامت کنید، اگر هدف را گم نکنید، اگر تلاش را متوقف نکنید، بدون تردید غلبه در این عرصه با شماست. حاصل حرف من همین است با شما جوانان عزیز.

امروز بدون تردید همه‌ی آن صف‌آرایی‌هایی که روز اول علیه این انقلاب بود، وجود دارد؛ بعضی شکل عوض کرده، بعضی صف‌آرایی‌ها هم بمرور زمان اضافه شده است. امروز متأسفانه همان‌طور که این جوانها گفتند، مصرف‌گرائی و مسابقه‌ی تجمل‌پرستی و مسابقه‌ی پول درآوردن و تلاش برای پول کردن، یک طبقه‌ی جدیدی درست کرده. نظام اسلامی با تولید ثروت مخالف نیست، با ایجاد ثروت مخالف نیست، بلکه مشوق اوست. اگر تولید نباشد، اگر ایجاد ثروت نباشد، حیات و بقای جامعه به خطر خواهد افتاد، اقتدار لازم را جامعه به دست نخواهد آورد؛ این یک اصل اسلامی است. اما اینی که آحاد مردم دلشان لک بزند برای مسابقه‌ی اشرافیگری، برای تجمل‌پرستی، این یک چیز بسیار نامطلوب است؛ این چیزی است که متأسفانه در درون ما هست؛ همان‌طور که قبلاً

هم گفته‌ام: اسراف و مصرف‌گرایی افراطی.

و آن صف آرائی‌های بیرونی هم وجود دارد. الان شما هم می‌بینید آمریکا با همه‌ی توان خودش امروز در مقابل ملت ایران ایستاده است. این همه‌ی توان آمریکاست؛ توان تبلیغاتی، توان سیاسی، توان اقتصادی، نفوذ بین‌المللی. بعضی تصورشان این است که در درون آمریکا دولتهای آمریکائی احتیاج دارند به اینکه در بیرون خودشان یک دشمن داشته باشند. برای همین است که نظام اسلامی را دائم بزرگ میکنند؛ جمهوری اسلامی را به عنوان یک خطر بزرگ معرفی میکنند. این البته درست است.

یکی از سیاستهای رهبران آمریکا همین است که برای اینکه مشکلات درونی، تبعیض‌هایی که وجود دارد، اختلاف طبقاتی‌های عجیبی که وجود دارد، گرفتاری‌های فراوانی که مردم آمریکا دارند، برای اینکه مردم را از این مسائل منصرف کنند، همیشه یک دشمنی در بیرون لازم دارند. این را فهمیده‌ایم و اطلاع داریم؛ اما مسئله‌ی بزرگ کردن ایران یک مسئله‌ی بنیانی است در تفکر سیاستمداران سلطه در آمریکا؛ حقیقتاً همین‌طور است. قوام آنها به تجاوزطلبی و به سلطه و دست‌اندازی به اینجا و آنجای دنیاست. دولتها را قانع کردند، ملتها را هم ساکت کردند. تنها پرچمی که در مقابل آنها ایستاده است، دولت و ملت بدون تفاوت کجاست؟ جمهوری اسلامی. آحاد مردم و دولت، همراه آنها؛ و رئیس‌جمهور، همراه آنها؛ و مسئولین کشور، همراه آنها، بدون تقیه ظلم را نفی میکنند، تبعیض را نفی میکنند، دست‌اندازی را نفی میکنند؛ این خطر بزرگی است برای آن قدرتی که به درون حصارهای ملی خودش، خودش را محدود نمیکند. چون فریاد این ملت، قیام این ملت برای ملت‌های دیگر بیدارکننده است، هشداردهنده است، کما اینکه بوده تا حالا؛ کما اینکه این بیداری به وجود آمده است. خوب، اینها احساس خطر میکنند. همه‌ی تلاششان را هم گذاشته‌اند، ولی با همه‌ی اینها ملت ایران، شما جوانان، شما دانشجویان نمیتوانید در مقابل همه‌ی اینها بایستید و بر همه‌ی اینها غلبه پیدا کنید؛ اما شرائطی دارد. ما امروز از بیست سال قبل، از سی سال قبل خیلی جلوتریم، تجربه‌مان بیشتر است، مدیریتهایمان قویتر است، توانائی‌های علمی ما بمراتب جلوتر است، قدرت تحرک اقتصادی‌مان بمراتب از آن روز بیشتر است،

تصورات ما از پیشرفت نسبت به آن روزها خیلی بهتر است.

در دهه‌ی اول، پیشرفت را بسیاری از انقلابیون در الگوی چپ؛ چپ دهه‌ی شصت، یعنی الگوی گرایشمنند به سوسیالیسم میدیدند. هر کس هم مخالفت میکرد، یک تهمتی، لکه‌ای، چیزی متوجهش میکردند. یک عده‌ای از مسئولین، دست‌اندرکاران، فعالین عرصه‌ی کار در جمهوری اسلامی، نگاهشان نگاه حاکمیت دولت و مالکیت دولت بود؛ خوب، این نگاه، نگاه غلطی بود. نگاه به پیشرفت کشور از زاویه‌ی دید تفکر شرقی سوسیالیستی چپ محسوب میشد؛ این غلط بود. البته غلط بودن این خیلی زود فهمیده شد، حتی آن کسانی که آن روز مروج همین دیدگاه بودند، ناگهان صد و هشتاد درجه برگشتند! آن افراط به یک تفریط حالا تبدیل شد.

یک برهه‌ای از زمان، نگاه به پیشرفت، نگاه غربی بود؛ یعنی همان راهی که آنها رفتند، اینها هم باید بروند؛ تصورشان این بود. خودشان را در حد انگلیس و فرانسه و آلمان هم نمیدیدند؛ در حد همین کشورهایی مثل کره‌ی جنوبی میدیدند. این هم رد شد. امروز در ذهن و فکر مسئولان و به صورت یک گفتمان عمومی در ذهن نخبگان و فرزندان، نقشه‌ی پیشرفت غربی کشور رد شده است؛ غلط از آب درآمده است. علتش هم این است که انتقاد از نقشه‌ی پیشرفت به شیوه‌ی غربی، امروز مخصوص ملت‌های شرق نیست، مخصوص ما نیست؛ خود اندیشمندان غربی، خود فرزندان غربی، زبان به انتقاد گشوده‌اند؛ هم در زمینه‌های اقتصادی، هم در زمینه‌های اخلاقی، هم در زمینه‌های سیاسی. همان چیزی که به آن افتخار میکردند به عنوان لیبرال دموکراسی، امروز مورد انتقاد است؛ پس این هم نقشه‌ی پیشرفت نیست. امروز ما اینها را میدانیم. البته نقشه‌ی پیشرفت اسلامی - ایرانی چیست؟ این باید تدوین شود، باید روشن شود، باید ابعاد و زوایایش مشخص شود؛ این کار به طور کامل انجام نگرفته است و باید بشود. اما همین که ما فهمیده‌ایم که باید برگردیم به نقشه‌ی اسلامی - ایرانی، این خودش موفقیت بزرگی است. این موفقیت را امروز داریم. خوب، این مسیر پیشرفت است. مسیر پیشرفت، مسیر غربی نیست، مسیر منسوخ و برافتاده‌ی اردوگاه شرق قدیم هم نیست. بحرانهائی که در غرب اتفاق افتاده است، همه پیش روی ماست، میدانیم که این بحرانها گریبانگیر هر کشوری خواهد شد که از آن مسیر حرکت کند. پس ما

بایستی مسیر مشخص ایرانی - اسلامی خودمان را در پیش بگیریم و این را با سرعت حرکت کنیم؛ با سرعت مناسب.

راه حلی که بر اساس این مقدمات وجود دارد، این راه حل را شما باید پیدا کنید. شما باید به نتیجه برسید، به این استنتاج برسید، اما آنچه که من میتوانم به عنوان راهنمایی و راهبرد کلی به شما عرض کنم، تلاش و مجاهدت جوانانه و پیگیر است. شما که در دانشگاهید، فعالیت شما فعالیت دانشگاهی است؛ باید درس بخوانید، تحقیق کنید، به فکر نظریه‌سازی باشید. الگو گرفتن بی قید و شرط از نظریه‌پردازهای غربی و شیوه‌ی ترجمه‌گرائی را غلط و خطرناک بدانید. ما در زمینه‌ی علوم انسانی احتیاج داریم به نظریه‌سازی. بسیاری از حوادث دنیا حتی در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی و غیره، محکوم نظرات صاحب‌نظران در علوم انسانی است؛ در جامعه‌شناسی، در روان‌شناسی، در فلسفه؛ آنها هستند که شاخصها را مشخص میکنند. در این زمینه‌ها ما باید نظریه‌پردازی‌های خودمان را داشته باشیم و باید کار کنیم؛ باید تلاش کنیم؛ دانشجو باید تلاش کند. دانشجو و محیط دانشگاه باید نگاه کلان به هدفهای انقلاب داشته باشد؛ دنبال آنها برود. مراقب باشید دشمن نتواند از محیط دانشگاه و از عنصر دانشجو و استاد استفاده کند. این آن چیزی است که من روی آن تأکید میکنم. می‌بینید یک حادثه‌ی کوچکی اتفاق می‌افتاد، حالا در همین دانشگاه خودتان، یک تعدادی مثلاً شاید در یک قضیه‌ای گله‌مندند، معترضند؛ ببینید بلافاصله در دنیا روی آن تفسیر می‌گذارند، تحلیل می‌گذارند، نه با جهتی که آن دانشجو به خاطر آن جهت این حرکت را انجام داده، این اقدام را کرده، بلکه درست در نقطه‌ی مقابل آن جهت. یعنی حاکمیت را، نظام را، اسلام را زیر سؤال می‌برند با این وسائل. باید هشیار بود؛ در محیط دانشگاه این هشیاری از همیشه لازمتر است.